

«حتی انحلال طلبی را» !!!

اسماعیل نوری علاء در نوشتناری (۱ اردیبهشت ۱۳۹۱) با عنوان «ترسی بدتر از مرگ»^{۱*}

مینویسد: «همین ترس محافظه کاران سنتی را نیز به ترسی بدتر از مرگ کشانده و واژه های

براندازی و سرنگونی - و حتی انحلال طلبی - را در قاموس بخش بزرگی از اپوزیسیون حکومت

اسلامی مکروه و مردود کرده است.»

یعنی چی آقای نوری علاء؟!

دِ همینجاست که در بازی با کلمات و شعبده بازی واژه ها، دستتون رو همیشه!

ما که میگفتیم «انحلال طلبی» یعنی قورباغه را رنگ کردن و جای فولوکس به مردم انداختن! - گاهاً به وقوع پیوستن اینگونه مثلها را بسیار نشدنی میشماردم ولی واقعاً شما روشنفکران توسط همین واژه بازیها با کمک سیاستبازان چه ها که نکرده اید!

برای درک بهتر از مفهوم این ترکیب برخاسته از افکار و ایده های سیاسی شما یعنی «انحلال طلبی»، بهتره مثالی بزنیم که خیلی هم در قیاس، مَع الفارق نباشه! چطوره؟!

فرض میکنیم پودری سمی و خطرناک از اتفاق بر روی میزی باشد که چندین کودک و نوجوان گرد آن میز سرگرم بازی هستند!

خُب عقل و خرد حکم میکنند در قدم اول تمامیت این سم را از روی میز محو کنیم تا فرزندان ناآگاه ما جان سالم از مهلکه بدر برند!

حال، مشکل دقیقاً از آنجا آغاز میشود که افرادی مُعرض با هزار و یک ترفند شعبده بازی به ناگه پدیدار میشوند میز و معرکه را به دست میگیرند و آن پودر سمی را در یک لیوان آب به گونه ای حل می نمایند که در انحلال حاصله هیچ اثری از سم به چشم نیاید! در قدم بعدی نیز همگی به آسودگی خاطر دعوت میشوند. در حالیکه واقعیت این نیست و آن مایع شبیه به آب، دیگر آب نیست آن سم از بین نرفته! بلکه جام زهری چه بسا خطرناک تر از آن پودر سمی روی میز در کمین است البته برای کسانی که از انحلال صورت گرفته بی خبرند و احتمالاً بعدها نیز انحلال طلب خواهند بود و نتیجتاً نابود! نابوده به کام خویش نابود! پودر سمی در این مثال؛ همان اعضا و افکار و ترکیبات آفریننده جمهوری اسلامی ست.

شما با بکار بردن جمله "حتی انحلال طلبی را بر نمی تابند" خود اعتراف کرده اید که واژه انحلال طلبی تان نه تنها بار حقوقی "سرنگونی" و "براندازی" را نداشته بلکه بسیار نزدیک به همان اصلاح طلبی ست و چه بسا بدتر! چرا که ما زهر معنای اصلاح طلبی را سالها به تن کشیده ایم ولیکن اثرات انحلال طلبی بسیار نامرئی و ناشناخته تر از این زهر شناخته شده اصلاح طلبی بروز کرده است.

حالا همیشه فهمید که وقتی در برنامه حسین حجازی معلوم الحال در پرشین رادیو(به تاریخ آوریل ۲۰۱۲)* عیناً این جمله را فرمودید: «اگه ما این اصلاح طلبان را در سپهر سیاسی امروزمان در نظر نگیریم که کفگیرمان به ته دیگ میخورد»، یک گاف اتفاقی نبود بلکه شما به معنای واقعی کلمه همواره در تاریخ سیاسی خود؛ با دست پس زده و با پا پیش کشیده اید و این حقیقت را میتوان باز هم از ابتدای نوشتار

اخیرتاً با نام "ترسی بدتر از مرگ" به روشنایی یافت. عیناً اینگونه نگاشته
آید:

« شرکت نیمدلانه در کنفرانس زنده یاد مهرداد مشایخی در واشنگتن از یکسو، و خواندن مطلبی از عباس عبدی، اصلاح طلب مقیم تهران، از سوی دیگر، چشم انداز جدیدی را بروی من باز کرد و، در دو سوی ساده لوحی و محاسبه غلط، یا حتی سوء نیت و غرض ورزی و توطئه، اعماق ترسی را در رابطه با آینده دیوانسالاری کشور و نیز داستان حقوق اقوام (یا ملیت ها، یا هر عنوان قراردادی دیگر) نشانم داد که انقلابیون سابق آن را در میان مردم می پراکنند و خودشان هم، تحت تأثیر آن، به محافظه کارانی فلج تبدیل شده اند. همین ترس محافظه کاران سنتی را نیز به ترسی بدتر از مرگ کشانده و واژه های براندازی و سرنگونی - و حتی انحلال طلبی - را در قاموس بخش بزرگی از اپوزیسیون حکومت اسلامی مکروه و مردود کرده است. »

شرکت نیمدلانه! (یک بام دو هوا! با دست پس زدن و با پا پیش کشیدن)

شرکت نیمدلانه شما در جمع گروگانگیرها(عباس عبدی) و بنیانگذاران رژیم جنایات اسلامی و بقول خودتان محافظه کاران سنتی! فقط با شعبده بازیها و نوشتارهای زورمند خودتان قابل توجیه و ماله کشی ست همانطور که عملکرد شرم آورتان در اوایل فتنه ۵۷ را با دیگر نوشتارتان و به گونه ای عجیب توجیه نمودید یا همانگونه که ضمن مخالفت با نخست وزیر محبوب امام(بریزید این خونها را...) رنگ سبزسیدی برآمده از جیب سپید میرحسین را با واژه "سکولاریسم" پیوند دادید و نهاد "سکولارهای سبز" را همزمان با معرکه گیری سبزالهی ها بنیاد کردید!

شما در دوره شاه مخالفتی ضمنی با حکومت داشتید و جمهوریخواه و خواهان حکومتی برخواسته از مردم بودید! و بین دین با مذهب و ایدئولوژی تفاوت قائل می شدید و حکومتهای مذهبی و ایدئولوژیک را نامناسب و فاجعه بار میخواندید و بسیار حرفهای زیبای دیگر(حال بماند که به زعم بنده تفاوتی بین مذهب

ایدئولوژی با دین وجود ندارد و همهٔ اینها در تحمیل یک نوع جهان بینی مشترکند) ولیکن در عمل به مانند زنبور بی عسل اینگونه ظاهر شدید:

نوری علا: «امام خمینی پدیده‌ای تازه و دلگرم کننده در تاریخ تشیع»

شما، در مجلهٔ ایرانشهر به تاریخ [۲۳ آذر ۱۳۵۷] یعنی ۵۰ روز قبل از ورود خمینی به ایران **!** بمانند یک طراح و تئورسین در وصف ایجاد جمهوری اسلامی در مقاله ای راهبردی-توجیهی با نام «اسلام واقعی که بت می‌شکند، نه آن که بت می‌آفریند!» نوشتید:

«امام خمینی پدیده‌ای تازه و دلگرم کننده در تاریخ تشیع است. او رهبر سیاسی جنبش است، جنبشی که تعریفی جز برانداختن ظلم و تقلید کورکورانه و شکستن بت‌های دیکتاتوری سیاسی و مذهبی ندارد. چه کسی امتحان کرده تا بداند آیا از همه علما به علم و دین واقفتر است یا نه؟ و چگونه این اعلامیت، در نتیجه، رهبری غیر انتخابی و تحمیلی، مردم را به تقلید از او کشانده است؟»

نوری علا، شما در ادامه می‌نویسید: «نه! امام خمینی را مردم انتخاب کرده‌اند، به جهت آن که در عین علم به احکام شرع به مقام ارشدیت نیز رسیده است. او در پی آن نیست تا قشر روحانیت را حاکم بر سرنوشت ما کند، بلکه در پی آن است تا ما را از دیکتاتوری همه اقشار حاکم و خواستار اطاعت کورکورانه پرهاند. و هر آن کس از روحانیت سنتی که در این راه قدم گذارد مقدمش گرامی است، اما اگر تردیدی در این راه از خود نشان دهد دیگر کسی برای رساله و اعلامیت و زهدش فاتحه هم نمی‌خواند.»

همچنین نوشتید: «اکنون علم را با عمل می‌سنجند. اکنون نقاب عبا و عمامه کنار زده شده است و رهبری مردم شیعه باید از آن کسی باشد که امام کفن‌پوش کربلا را در پیش روی دارد. جز این، هر رهبری، حتی در اوج محبوبیت، یک‌شبه در بایگانی تاریخ مطول ما مدفون خواهد شد. پس باکی نیست، اگر جنبش مردم ایران ماهیت «سیاسی - مذهبی» دارد.»

اینها را نیز نوشتید: «این در واقع ذات طبیعی هر جنبش توده‌ای در مشرق زمین است. ملت ایران خواستار حکومت علما نیست، بلکه خواستار حکومت اسلامی است. مگر ما فراموش کرده‌ایم که شاه سلطان حسین هم عالم به علم مذهبی بود؟ مگر او را «ملاحسین» نمی‌خواندند؟ نه! ما خواستار حکومت هیچ شاه سلطان حسینی نیستیم.»

در پایان هم نوشتید: «از همین روی از طرح مسأله «حکومت اسلامی» در ایران نباید باکی داشته باشیم، چرا که اکنون ایرانیان خواستار آن اسلام واقعی‌اند که بت می‌شکنند، نه آن که بت می‌آفریند. آن اسلام که مردم‌گرایی واقعی علی را با خود می‌آورد، نه آن اسلام که زیر پایه‌های تخت به اصطلاح «الهی» اموی و عباسی و در زیر عبای کعب‌الخبارها و غزالی‌ها فرو مرده است. آن اسلام که زاینده زینب است، نه آن اسلام که حرمسرای شاهان صفوی را پر کرده.»

چه کردی پهلوان؟! چهارتا به نعلِ اسلام زدی یکی هم به میخ مردم‌گرایی! نتیجه را هم به نفع حکومت اسلامی زاینده زینبها به پایان رساندی! شعبده و شامورتی بازی یعنی این.

با این احوال! خُب شما، میبایست با شکوه فرهنگ رازی (شکوه میرزادگی) همدل میشدید (حکایتِ دربُ تخته و جفت و جور شدنِه!) همان شکوه! از طراحان ترور خیالی شاه و گروگانگیری شاهزاده (رضا رُبَع پهلوی سبزا!) که موجبات دستگیری یارانش چون "خسرو گل‌سرخ" و "منوچهر مقدم سلیمی" و "کرامت الله دانشیان" و "عباسعلی سماکار" و "محمدرضا علامه زاده" و "رحمت الله جمشیدی" و "ابراهیم فرهنگ رازی (همسر پیشین شکوه میرزادگی)" - و... را فراهم آورد البته اینها همه پس از اعترافات خانم شکوه میرزادگی در پی دستگیری در ساواک روی داد! ایشان نیز با اینحال که از طراحان اولین بودند مشمول عفو میشوند (بدلیل آدم فروشی و همکاری غیرعادی با ساواک پس از دستگیری!) *۳

همچنین، باید خواهرتان نیز یعنی خانم "پرتو نوری علا" همسر محمدعلی سپانلو (از زندانیان دوره شاه و دوست و همدوره تحصیلی شما در دانشگاه های انگلستان و...)، بعد از سالها این جملات را در نوشتارهایش بکار برند؛

گوشه ای از نوشتارهای پرتو نوری علا (خواهر اسماعیل نوری علا) در مقاله «تداوم فعالیت در دل مبارزات اجتماعی همگام با طرح مطالبات» *۴

«...خود محمد رضا شاه... به برابری زن و مرد مطلقاً اعتقادی نداشت. او در مصاحبه ای با باربارا والنتر [ز] و در حضور همسرش فرح دیبا، زنان را لایق اداره مملکت و کشورداری ندانست و در مصاحبه با اوربانا فالچی نیز با ذکر این مطلب که حتی بهترین آشپزهای دنیا مرد هستند، آشکارا عدم برابری زن با مرد را تأیید کرد.»

« یک بار دیگر نیز، زنان به امید دست یافتن به خواسته هایشان بطور گسترده در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری ایران شرکت جستند و به نامزد انتخاباتی خود آقای خاتمی رأی دادند و او را به ریاست جمهوری برگزیدند. گرچه فعالیت های زنان در تمام زمینه ها در دوران هشت ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی بویژه دوره اول، رشد بالایی داشت و باعث ارتقاء سطح فکر نه تنها زنان که مردان و بویژه جوانان نیز بود، اما بخاطر جو ناپهنجار سیاسی و تصمیم گیریهای فرای اختیارات رئیس جمهور، بار دیگر زنان موفق نشدند تا بطور قانونی به حقوق انسانی خود دست یابند.»

می بینیم چگونه شوخ طبعی شاه در مورد آشپزی، زیر ذره بین خواهرتان میروید ولی قتلهای زنجیره ای و سرکوب و کشتار دانشجویان و سلاخی کردن زهرا کاظمی (خبرنگار ایرانی کانادایی) و دیگر خدمات اسلامی دوران ریاست جمهوری آخوند خاتمی معتقد به اصل ولایت فقیه به چشم نمی آید. در نوشتار مذکور، ایشان علناً ترفند و روند انتصاباتی شورای نگهبان برگزیده خامنه ای را، به «انتخابات ریاست جمهوری ایران» ترفیح میدهند! و نه تنها عمداً آخوند خاتمی را رییس جمهور اسلامی قسم خورده و ملتزم به اصل ولایت مطلق فقیه قانون اساسی نمی دانند، بلکه با حذف اسلام از ترکیب "ریاست جمهوری اسلامی ایران"، آخوند خاتمی را برگزیده ملت ایران معرفی میکنند و نه کاندیدای امت اسلام!! واقعاً که! چه جاهایی اسلام را خط میزنید! و اما از رفاقت و ارادت خانم پرتو نوری علا با اکبرپونس یا اکبر گنجی یا همان رییس پیشین شاخه سیاسی اطلاعات سپاه و پاسداران جمهوری اسلامی دیگر چیزی نمی گویم که موضوعی عیان در محافل سیاسی بود.

شهرزاد سپانلو(خواهرزاده گرامی) هم که دیگه سوگلی صدای آمریکای سبزآلهی و آیت الله بی بی سی در نوروز امسال بود!

نوروز امسال در این رسانه های حافظ منافع استعماری ضمن تاکید بر جملات و ترکیبهای غیر ایرانی "عیدتان مبارک" بجای "نوروزتان پیروز" با صدای خواهرزاده عزیزتان(شهرزاد سپانلو) در لحظه ابتدایی تحویل سال آغاز گردید. و در پی آن نیز مصدق حقوقدان اسلامی و مامور اسلامیزه کردن قوانین مدنی و بوعلی سینای معتقد به فلسفه اسلامی بعنوان بزرگان ایران زمین مطرح شدند (البته بهتر است بگوییم مشاهیر مذهبی ایران زمین). هر جا بوی اسلام و اسلامیزه شدن می آید شماها نیز آماده زدن نعلهای وارونه!

نمیدونم چرا در ویکیپدیا نه از تاریخ تولد و نه محل تولد و نه از این سوابق گوهر بار شما و همسر و خواهر و شوهر خواهرتان چیزی عنوان نشده است.

آقا شعبده بازی بسه دیگه!... بس نیست؟! دوست داری بگم «برو این بساط جای دگر پهن کن. دیگه این نمایشها تکراری شده»؟!

زمانی مچال ایستگاه شما بودم! تو نیز ما را به سبز هدایت کردی و نکردی! گیج شده بودم، ضمن اینکه نمیخواستم باور کنم استاد برجسته ای چون شما همچنان به مصداق شریک دزد و رفیق قافله عمل میکند!

من یه جوون کشاورز و دامدارم در یکی از روستاهای ایران. تا دیپلم ریاضی فیزیک رفتم البته باضافه چند قدم بیشتر! تا اینکه همه چی برگشت خورد! ضمن مصادره تمام مدارک برای بازپرداخت هزینه بورسیه پس از اخراج دانشگاه(آنهم با رتبه بین صد تا دویست بدون سهمیه!). چپم پُره! ولی جریمه بابت افکارم ندادم! در نتیجه مدارکم همینطور رُو هواست. خیلیها مثل من برای رهایی و آزادی هزینه دادند ولی خجالت میکشیم جلوی اونایی که افقی شدند و شکنجه و زندان و روانی و و و از خودمون زبان به میان بیاریم. می تونستم افتخار برای کشورم در رشته ای آبی بیاورم! رکورد آسیا را در تمریناتم زده بودم! ولی زیر پرچم جمهوری اسلامی پاهام از شرم میلرزید امتحانش کردم که میگم نمیشد. این وسط از شما هم بسیار آموختم و خواهم آموخت در نقدهای ادبی و هنری و... ولی از سیاست بازی و دورویی متنفرم. این را باید همه شما روشنفکران دریابید؛ ما از حرفهای قشنگ و اعمال مشنگ خسته شده ایم. این شماها نیستید که در خانه های شیشه ای با چنین فریادهای خشم ما درازکش میشوید این ما نسل سوخته ایم که جنازه

عملکردهای شماهاییم، شما آموزگاران تاثیرگذار! بذار راحت بهت بگم که با نهایت خوش تیپی و زیبایی!!! نمیدونم قلبم اجازه میده فردا را هم با صدای پرنده های جنگل مجاورم بیدار شم یا نه؟! همیشه غذای سالم می خوردم! هیچگاه لب به دود نزدم! بهترین شرابها را بار میآوردم و به اندازه میخوردم! تمرین و ورزش را ترک نکردم! در بهترین نقطه ایران داخل باغ بزرگ و زیبام با چندین کارگر(همکاران روستایی شریف) زندگی میکنم زندگی در جایی که آرزوی شماهاست! ولی راحت نبودم! اونقدر که حالا پزشکها باید باز قلبم را جراحی کنند اینبار "عمل جراحی باز!" دیگه زیر تیغ نمیبرم، تا اینجاش هم رکورد بادمجون بم را زدم. از زندگی باکیفیت "عمر بی کمیت" هر چند که دست دلباز بودم و دستها گرفتم، ولی خجالت میکشیدم، لای این مردم درمونده نمیشد خوش بود.

نمیچسبید! باور کن، تکخوریمون نمی چسبید! خُب شما "بزرگان فرهیخته" هم که در رهگذارهای پرآشوب و بزنگاههای تاریخی همیشه تو زرد بیرون زدید هی تعمیم جز به کل کردید اونم در امتداد منافع صاحبان بی بی سی و صدای آمریکا و... همواره یا انقلاب اسلامی تو آستینمون کردید یا رستاخیزمون را به رنگ سبز کمربند اسلامی مصادره کردید و مردم را از اینهمه تله و حيله تاریخی وحشتزده و رهسپار خانه ها نمودید. یه کاری نکردید تا همه با هم شاد باشیم با هم بخوریم با هم آرامش داشته باشیم، همه ما ایرانیها با هم. چی میشد سیصد چهارصد سال دیگه به دنیا میآمدم! ها؟! شاید اونوقت دیگه حرص آزادی و رهایی خودم و هم میهنان را از اینهمه انحصارطلب نمیخوردم "بیشتر زنده میموندیم. نمیدونم! ولی الان واقعاً از نیمه جون بودن خسته ام، از شما عالمان بی عمل هم. (آخه ما روی دیوار شماها یادگاری می نگاشتیم! رو دیوار ابراهیم نبوی یا دکتر پرفسور حمید دباشی، دکتر فاطمه حقیقت جو، پرفسور سهیمی، پرفسور حسین نصر و دگر مقدار از این قبایل مهاجر و مهاجم هم خُب از صمیم قلب میش آ شیدیم!...) ه ی!

مثل آلاشتی: «شو سی یو گو سی یو همی تی شوئی؟! اِما ر لمپا و دست اینجه نویی؟!»

اِسا اِما ر هاریشین! صلاح کار ر هاریشین!

یعنی:

«در شب سیاه یک گاو سیاه دزدیدی همینطوری داری میری؟! ماها را چراغ به دست اینجا نمی بینی؟!»

حالا خوب به ما نگاه کنید! صلاح کارتون رو پیدا کنید.

بسوته دل، زخم نامردمونه:

A: <http://www.youtube.com/watch?v=fATfsREfEQ&feature=Bfa>

B: <http://www.youtube.com/watch?v=gpuU10Gytdw&feature=Bfa>

ما خاطرهٔ آینه را تار نکردیم

با آینه مانند تو رفتار نکردیم

ما دست کسی، پای کسی، فکر کسی را

زندانی اندیشهٔ بیمار نکردیم

ما مثل شما چهرهٔ آینهٔ خود را

محکوم نهانخانهٔ رنگار نکردیم

مانند شما چهرهٔ گران بال و پری را

در چنبرهٔ جهل گرفتار نکردیم

جز آینه ما ناز کسی را نخریدیم

جز آینه را محرم اسرار نکردیم

عیبی اگر آینه ز ما گفت بجا گفت

ما مثل تو ایراد خود انکار نکردیم

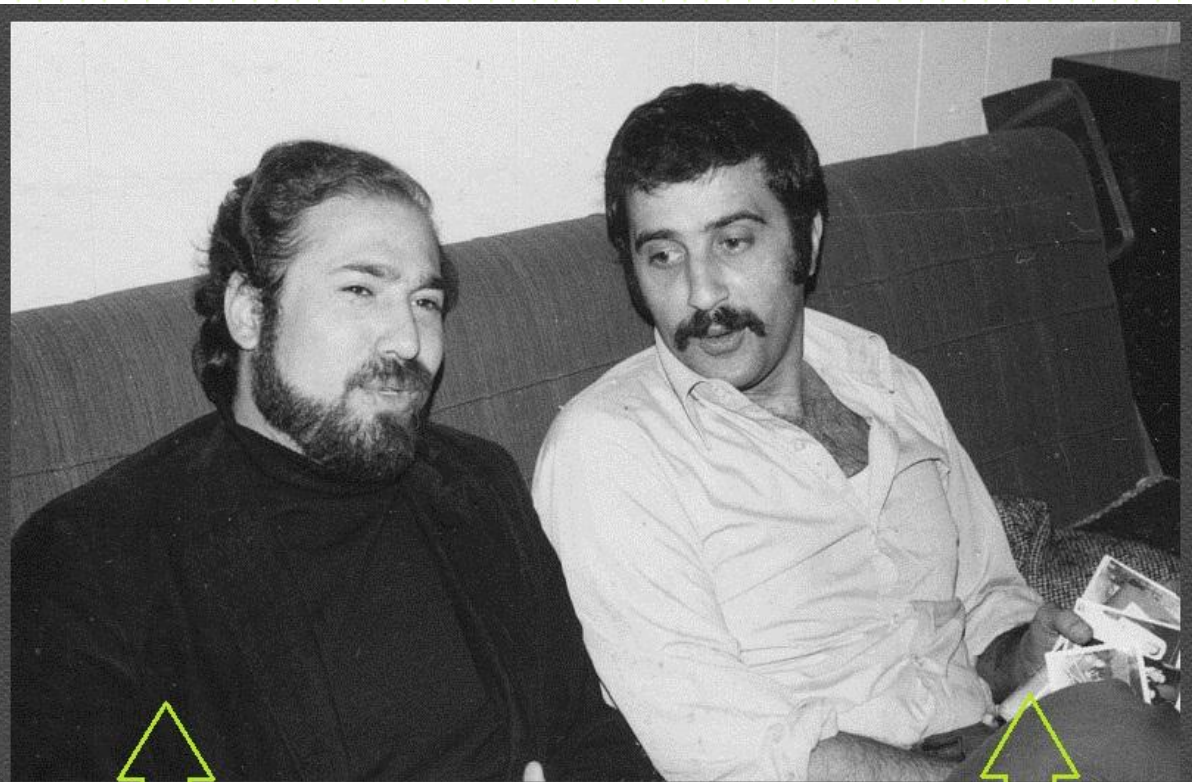


چشمهات از کجا تا به کجا؟!





نوری علا (سال ۱۳۵۱) فیلم مطرب

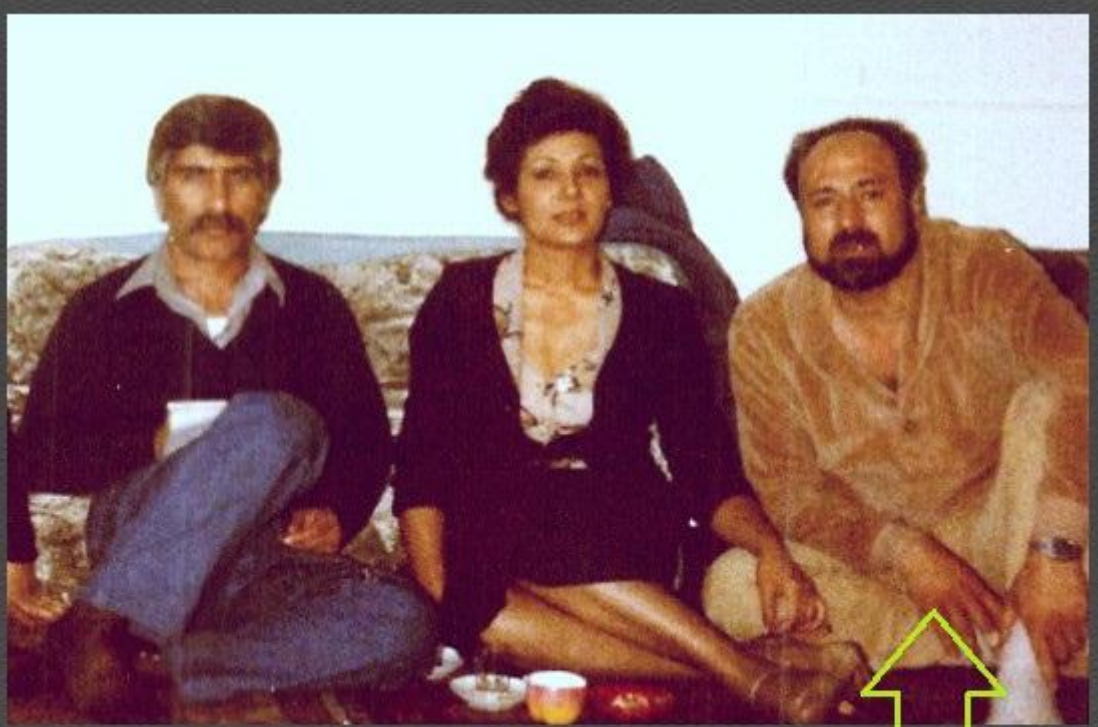


محمد علی سپانلو (شوهر خواهر نوری علا و پدر شهرزاد سپانلو) و نوری علا چند

روز قبل از سفرِ تحصیلی به انگلستان (سال ۱۳۵۳)



نوری علا (سال ۱۳۵۶)



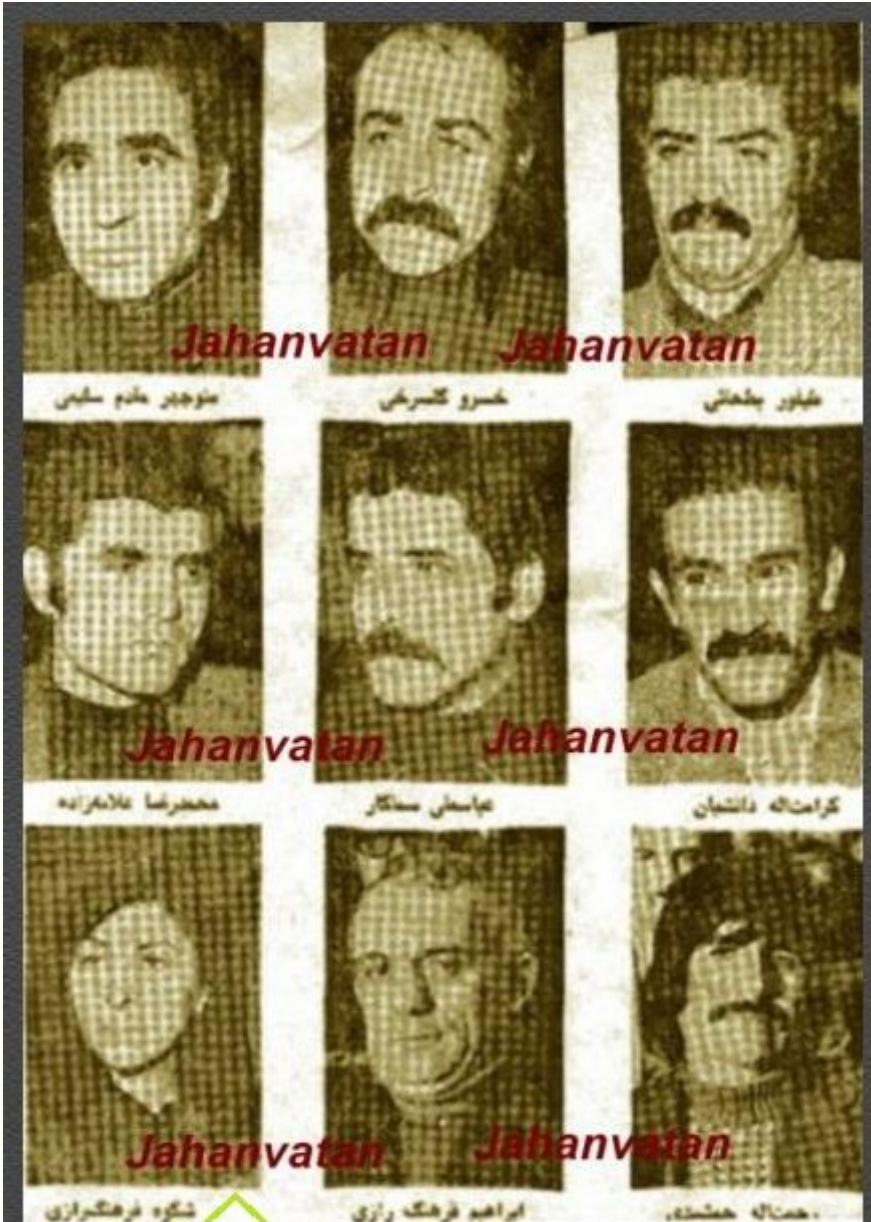
نوری علا (سال ۱۳۵۸)

محمد علی سپانلو نوری علا (سال ۱۳۵۹)



شهرزاد سپانلو

C: <http://www.youtube.com/watch?v=cWWLMazFHCE&feature=Bfa>



شکوه میرزادگی

(شکوه فرهنگ رازی)

طراحان دستگیر شده ترور نافرجام محمدرضا شاه

ابراهیم فرهنگ رازی (همسر اول شکوه میرزادگی) - خسرو

گسرخي و... که همگی توسط خانم میرزادگی به ساواک

معرفی شدند خانم میرزادگی بدلیل همکاری مشمول عفو شدند!

D: <http://www.youtube.com/watch?v=--lcPgrLDBA>

E: <http://www.youtube.com/watch?v=v2fN70pcemo&feature=Bfa>

سکوت بخجل

❖^۱ <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2012/042012.EN-PU-A-fear-worse-than-death.htm>

❖^۲ متأسفانه برنامه های مربوط به آوریل ۲۰۱۲ از آرشیو فایل های صوتی پرشین رادیو حذف شده! بنابراین آدرسی برای اثبات ادعای خویش در این مورد ندارم! زمان دقیق را نمیدانم ولی با گوشهای خودم شنیدم که آقای نوری علاء عیناً این جمله را در ماه آوریل و در برنامه "حدّ هفتم" عنوان کردند؛ مخاطب بنده آقای نوری علاء هستند و ایشان هم خوب میدانند که این جمله را بیان کردند.

❖^۳ "من یک شورشی هستم" از عباس سماکار

مصاحبه‌ی رضا علامه زاده در روزنامه کیهان مورخه‌ی سوم اسفند ۱۳۵۷

راوی بهاران، زندگی و مبارزات کرامت الله دانشیان، تهران: نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۸۲.

خاطرات عزت شاهی به کوشش محسن کاظمی

روزنامه‌ی کیهان مورخه ی ۲۹ دی ماه ۱۳۵۲

روزنامه‌ی کیهان مورخه ۴ بهمن ۱۳۵۲

روزنامه‌ی کیهان مورخه ۲۸ بهمن ۱۳۵۲

وبلاگ کوخ(شهرام جهان وطن)

❖^۴ http://iran-women-solidarity.net/spip.php?page=print&id_article=898